

لازم به ذکر است: متن ذیل پیاده شده از صوت درس می‌باشد و هیچگونه ویرایشی روی آن اعمال نشده است.

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و صلی
الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابوالقاسم محمد و علی آله الطیبین الطاهرین المعصومین لا
سیما بقیه الله فی الارضین ارواحنا فداه و عجل الله تعالی فرجه الشریف.

قبل از شروع در بحث هدیه می‌کنیم به روح استاد معظم‌مان مرحوم آیت‌الله خزعلی که
ما مدتی مکاسب را خدمت ایشان تلمذ کردیم. هدیه می‌کنیم به روح مطهر ایشان ثواب
یک حمد و سه بار سوره مبارکه توحید که ثواب یک ختم قرآن دارد با یک صلوات.

کلام در روایتی بود که صاحب جواهر قدس سره برای اثبات اهتمام شارع به مسأله امر به
معروف و نهی از منکر در جواهر نقل فرمودند.

حدیث دهم:

وَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عِ یُنْسُ الْقَوْمُ قَوْمٌ یَعْبُونُ الْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ.

این روایت را صاحب وسائل در باب اول از ابواب امر به معروف، حدیث دوم نقل فرموده
است.

«و بِإِسْنَادِهِ قَالَ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عِ» یعنی به اسناد این برخلاف این... حدیث اول این
است:

مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ الْكَلْبِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ النُّعْمَانِ عَنْ
عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُسْكَانَ عَنْ دَاوُدَ بْنِ قَزْقَدٍ عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الرَّهْرِيِّ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ وَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ
عليهما...

این حدیث اول است که: قَالَ: وَيُلْ لِقَوْمٍ لَا يَدِينُونَ اللَّهَ بِالْأَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّهْيِ عَنِ
الْمُنْكَرِ. وَ رَوَاهُ الْحُسَيْنُ بْنُ سَعِيدٍ فِي كِتَابِ الزُّهْدِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ النُّعْمَانِ مِثْلَهُ.

بعد صاحب وسائل می‌فرماید حسین بن سعید در کتاب زهد، که این کتاب زهد حسین بن
سعید بحمدالله وجود دارد و چاپ هم شده. «عن علی بن النعمان مثله» یعنی سند این جا
می‌رسد.... ایشان نقل می‌کند از علی بن نعمان مثل همین. یعنی عَلِيُّ بْنِ النُّعْمَانِ عَنْ
عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُسْكَانَ عَنْ دَاوُدَ بْنِ قَزْقَدٍ عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الرَّهْرِيِّ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ... تا آخر....

بعد می‌فرماید «و باسناده قال قال» این به اسناد معمولاً دأب صاحب وسائل وقتی از
کلینی می‌کند. حدیث قبل از کلینی این جور نیست. این جا باید بفرماید و بالاسناد، یعنی
همان اسناد قبلی که در حدیث اول بود باز کلینی این روایت را از ابوجعفر امام باقر سلام
الله علیه نقل فرموده «يُنْسُ الْقَوْمُ قَوْمٌ يَعْبُونُ الْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ.»

خب این روایت هم دلالتش روشن است که

سؤال: باسناده....

جواب: آهان، خود کافی هم دارد باسناده؟ آن جا اگر باسناده باشد پس آن باید ببینیم به کی برمی‌گردد. کیه آن جا؟

سؤال: قبلش همین حدیثی است که خواندید الان.

جواب: پس لابد آن جا یعنی به محمد بن یحیی مثلاً برمی‌گردد. یعنی این محمد بن یحیی به همین سندی که آن جا نقل کرده این جا هم نقل می‌کند.

الان ایشان که این جا... یعنی مجمل است. باید این جا تذکر داده بشود و معلوم بشود که چه جور است. این جوری که صاحب وسائل نقل کرده مجمل است. خیال انسان می‌کند که خود ایشان دارد می‌گوید باسناده. با این که در خود کتاب شریف کافی است «باسناده» وقتی باسناده شد دیگه به کلینی بر نمی‌گردد، به «من ينقل عنه الكليني» برمی‌گردد که محمد بن یحیی اشعری قمی باشد.

خب این روایت دلالتش که روشن است که بنس القوم قومی که عیب می‌شمارند امر به معروف و نهی از منکر را.

سؤال: ادامه‌اش همان قبلی‌ها می‌شود دیگه؟

جواب: بله ولی این جا که صاحب وسائل بگوید و به اسناد این، نگوید توی خود کلینی باید بگوید محمد بن یعقوب قال و باسناده. که معلوم بشود آن جا این جوری است.

و اما از نظر سند مشکل دارد به خاطر این که ابوسعید زهری بالاخره سند می‌رسد به ابوسعید زهری و ابوسعید زهری این لم یثبت توثیقه. از عامه است و توثیق ایشان هم ثابت نشده.

ولی از نظر ما، از جهت این که در کافی شریف روایت شده از این جهت اعتبار دارد.

حدیث یازدهم:

و قال هو ايضاً و الصادق.

«و قال هو ايضاً» یعنی ابوجعفر الباقر(ع) و الصادق علیهما السلام.

وَيْلٌ لِّقَوْمٍ لَا يَذُبُّونَ اللَّهَ بِالأَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ.

که همین حدیث یک همین باب یک باشد.

«ویل» اسم چاه یا حفره‌ای است در نار؛ در جهنم. «وَيْلٌ لِّقَوْمٍ» که «لایدینون الله» یعنی لایعبدون الله بهذه العبادة. مرحوم مجلسی دوم در ملاذ الاخبار این جور معنا کردند. «لایدینون الله ای لایعبدون الله بهذه العبادة». ویل لقوم که پرستش نمی‌کنند خدای متعال را به امر به معروف و نهی از منکر. این از آن روایاتی است که ان شاء الله در بحث‌های آتی می‌آید که دلالت می‌کند بر این که امر به معروف یک امر عبادی است نه توسلی. یعنی باید به قصد قربت امر به معروف کرد و نهی از منکر کرد. چون «وَيْلٌ لِّقَوْمٍ» که پرستش نمی‌کنند خدای متعال را، نه انجام نمی‌دهند، نه، پرستش نمی‌کنند. بنابراین اگر

کسی امر به معروف بکند اما به قصد قربت نباشد؛ ربائاً باشد یا اهداف دیگری داشته باشد این مشمول این حدیث شریف می‌شود که «وَيْلٌ لِّقَوْمٍ لَا يَدِينُونَ اللَّهَ بِالْأَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ.»

سؤال: یعنی این یک مجموعه‌ای است که را هم می‌گیرد.

جواب: اگر لایعبدون معنا کنیم این است. اما اگر لایدینون را معنا این جوری کنیم؛ یعنی این را دین خودشان قرار نمی‌دهند. خب دین خودشان یعنی به عنوان دین آن را تلقی نمی‌کنند. خب بله آن دیگه دلالت نمی‌کند بر این که هم توسلیات را ما جزو دین‌مان می‌دانیم و هم تعبدیات را جزو دین خودمان می‌دانیم. این که عرض کردم مجلسی این جور معنا کرده عنایت داشتیم که ایشان «لایدینون الله» را معنا فرموده «لایعبدون الله». اگر این جور معنا بکنیم این دلالت می‌کند بر این که امر به معروف و نهی از منکر امر عبادی است نه توسلی. اما اگر «لایدینون الله» را این طور معنا کنیم دلالت نمی‌کند. بحث این که این جور باید معنا کنیم یا آن جور ان شاء الله در موقعی که آن فرع عنوان می‌شود آن جا ان شاء الله متعرض می‌شویم. این جا حالا چه این جور معنا بشود، چه آن جور معنا بشود علی‌ای حال بر آن مدعا که اهتمام شارع است و مسأله امر به معروف، آن مدعا را اثبات می‌کند. سند این روایت هم باز مشتمل بر همان ابوسعید زهری است و از این جهت محل اشکال هست.

حدیث دوازدهم:

به حسب ترتیبی که در جواهر هست.

و قال الصادق(ع) ايضاً، یعنی علاوه بر آن حدیث‌های قبل این را هم امام صادق سلام الله علیه فرموده است:

إِنَّ الْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّهْيَ عَنِ الْمُنْكَرِ خُلُقَانِ مِنْ خُلُقِ اللَّهِ (یا «خُلُقَانِ مِنْ خُلُقِ اللَّهِ» هر دو خوانده شده) فَمَنْ تَصَرَّهُمَا أَعَزَّهُ اللَّهُ وَ مَنْ حَذَلَهُمَا حَذَلَهُ اللَّهُ تَعَالَى.

امر به معروف و نهی از منکر دو خلق از خلق‌های خدا هستند. اگر خلق بخوانیم. خب یعنی چی دو خلق از خلق‌های خدا هستند؟ بالاخره برای این که امر یک امر وجودی است دیگه. این یک کار وجودی از انسان سر می‌زند. نهی هم از یک کار وجودی است از خدا سر می‌زند. هر امر وجودی مخلوق خدای متعال است. ولو از ما سر می‌زند ولی مخلوق خدای متعال است و ما فاعل من الوجود نیستیم. ما به الوجود هستیم. ما به الوجودش خدای متعال است. ما یک عداد داریم، دخالت داریم فلذا به ما هم نسبت داده می‌شود اما مخلوق خدای متعال هستیم. هر کاری هم که انسان می‌کند مخلوق خدای متعال است.

خب «خُلُقَانِ مِنْ خُلُقِ اللَّهِ» طبق این معنا خب درسته «و من نصرهما اعزه الله» حالا هر کسی این خلق خدا را عزیز بشمارد و عزیز قرار دهد خدا او را... کسی این را یاری کند خدا او را عزیز خواهد کرد «و من خزلهما خزله الله» دلالتش بر مدعا واضح است. یا «خُلُقَانِ مِنْ خُلُقِ اللَّهِ». خب خود خدای متعال یکی از صفاتش این است که آمر به معروف و ناهی از منکر است. این از صفات خدا است، از خلق خدای متعال است حالا به آن معنایی که در آنجا که خلق نه به معنایی که در مورد ما هست که ملکه باشد، فلان باشد از این‌ها شاید تجرید کنیم. مثل این که سمیع و بصیر است چه جور تجرید می‌کنیم. از آن چه که مناسب مقام ربوبی نیست... «خُلُقِ» هم همین جور است. این خُلُقِ خداست

از آن چه که مناسب مقام ربوبی نیست تجریدش می‌کنیم ولی درست است بگوییم این خُلق خدای متعال است.

خب چون خدای متعال هم امر می‌فرماید، امر به معروف می‌فرماید، نهی از منکر می‌فرماید بنابراین می‌شود گفت خُلقان من خُلق الله.

سؤال: تعبیر قضا و قدر....

جواب: خیلی خب حالا آن جا، این جا که نیست.

سؤال:

جواب: نه حالا این احتمالش می‌آید، اما این روایت آخری است.

در این جا در تفسیر نفحات الرحمان فرموده: أقول... بعد از این که این روایت را در ذیل آیه شریفه نقل می‌کند می‌فرماید:

أقول يحتمل أن يكون المراد من قوله خلقان من خلق الله أنَّهما حکمان من احکام الله.

ما تا حالا چه جور معنا کردیم. ما معنا کردیم خود امر و نهی‌ای که از ماها سر می‌زند، از ملکین گفتیم این‌ها خلق خداست ولو از مکلف سر بزند. یا امر و نهی‌ای که خود خدای متعال می‌کند، خود امر و نهی‌ای که از خدا صادر می‌شود این هم خلقان من خلق الله. ایشان می‌گویند نه، احکام این‌ها، یعنی این که واجب است امر به معروف، واجب است نهی از منکر. مستحب است امر به معروف در مستحبات. مستحب است نهی از منکر در مکروهات. این احکام مجعوله از طرف خدا می‌فرماید که ممکن است این‌ها مقصود باشد. أنَّهما حکمان من احکام الله. این وجود امر به معروف و نهی از منکر دو تا از احکام الهی هستند. این یک احتمال.

أو أنَّهما موجودان من موجودات الجوهرية في عالم الصور يظهران في القيامة بصورتهم المثالية كما تظهر الصلاة و الصوم بصورة و القرآن بصورة.

یک دید عرفانی به این روایت ایشان دارند در ذیل و آن این است؛ همان طور که نماز یک صورت برزخی و مثالی دارد که در عالم برزخ در قیامت به صورت شاب کذایی، روایت دارد که ظاهر می‌شود و مونس انسان در قبر است، نماز انسان است. صوم یک صورت مثالی دارد به آن صورت در می‌آید که با انسان مأنوس می‌شود. ایشان می‌فرماید که ممکن است مقصود از خلقان من خلق الله این باشد که این امری که شما دارید می‌کنید، این نهی‌ای که شما می‌فرمایید این در عالم برزخ، در عالم قیامت به یک شکل آخری در می‌آید که این‌ها ممکن است رابطه‌های فیزیکی هم حتی داشته باشند. همان طور که در روایات هست که الوضوء علی وضوء نور علی نور. یا فرموده وضو نور است که بعضی اساتید ما دام ظله شاید می‌فرمودند کسی سراغ دارند که وقتی وضو می‌گیرد آن نور را می‌بیند که ایجاد دارد می‌شود. آن نوری که ایجاد می‌شود. یعنی با همین چشم سر آن نور ایجاد شده را می‌بیند که در روایات هست، نور.

خب این امر ممکن است یک صورت برزخی داشته باشد، نهی یک صورت برزخی داشته باشد که به آن می‌گویند صورت مثالی و آن مقصود روایت شریفه باشد. این‌ها همه

احتمالاتی است که ممکن است ولو خلاف ظاهر است. ظاهر امر این است که خود امر به معروف و نهی از منکر خلقان یا من اخلاق الله. این که من اخلاق الله باشد یؤیده این روایت که در مجامع حدیثی ندیدیم ولی فاضل مقداد در آیات الاحکامش که کنز العرفان باشد، جلد 1، صفحه 405 می‌فرماید:

وَقَالَ عَلِيُّ عُ هُمَا خُلُقَانِ مِنْ أَخْلَاقِ اللَّهِ تَعَالَى.

روایت را از امیرالمؤمنین نقل کرده نه از امام صادق که به این شکل:

قَالَ عَلِيُّ عُ هُمَا خُلُقَانِ مِنْ أَخْلَاقِ اللَّهِ تَعَالَى. ثم قال قدس سره کفی بذلك فضيلة لمن اتصف بهما.

این کسی که آمر به معروف و ناهی از منکر باشد متصف به اخلاق خدا شده، تحلی به اخلاق خدای متعال کرده و کفی له فضيلة.

خب این هم تأیید می‌کند که آن را خُلُق بخوانیم. این روایت در مجامع حدیثی ما نیست. محقق کتاب کنز العرفان هم آدرس داده به مستدرک الوسائل و اشتباه است چون در مستدرک الوسائل همین حدیث ما ذکر شده؛ همین چیزی که این جا بود و الا این حدیث در مستدرک الوسائل هم علی ما تفحصت نیست. حالا البته اگر

سؤال: /....

جواب: بله آن به مستدرک الوسائل آدرس داده.

این به خدمت شما عرض شود پس این هم حدیث دوازدهم.

سؤال:

جواب: خب این جا یک قرینه‌ای وجود دارد یعنی از آن خلق‌های شریف خدا هست. مثل این که می‌گوییم انسان‌ها مخلوق خدا هستند، خدمت به آن‌ها خیلی خوب است. معنایش این است به شمر بن ذی الجوش هم خوبه؟ آن قرینه عقلیه وجود دارد یعنی یک قید لَبَّی دارد این‌ها دیگه. معلوم است که امر به معروف و نهی از منکر دو خلق خدا هستند که خلق‌های شایسته‌ای هستند. چون باعث می‌شود دین خدا منتشر بشود، باعث می‌شود مردم از ضلالت و جهنم و نار و این‌ها نجات پیدا کنند. باعث می‌شود مردم در مفاصد نیفتند و هکذا و هکذا. آن قرینه لبَّی وجود دارد.

سؤال: نصرت را باید به معنای ایجاد بگیریم.

جواب: نه، هم ایجاد است، هم این که اگر دیگران را تشویق کنیم که آن‌ها هم امر به معروف و نهی از منکر بکنند. آن‌ها را تحریک کنیم، تشویق کنیم که آن‌ها هم امر به معروف و نهی از منکر کنند. چه خودمان انجام بدهیم این تعزیز و نصرت است. چه این که دیگران را وادار کنیم، تشویق کنیم به انجام دادن این هم نصرت امر به معروف است.

خب این روایت شریفه هم مشکله‌اش این است که مرسل است. حداقل این اشکال را دارد چون دارد سند می‌رسد عن یعقوب بن یزید، رفعه ... قال قال ابو جعفر (ع). بنابراین اشکال ارسال را دارد که مرسل هست منتها باز آیا از راه کافی هم که نمی‌توانیم

تصحیحش کنیم چون این روایت از ثواب الاعمال صدوق است منتها بعد ایشان می‌فرماید و رواه الكلینی عن عدة من اصحابنا عن احمد بن ابی‌عبدالله عن یعقوب بن یزید، بنابراین یعقوب بن یزید باز رفعه دارد بنابراین نقل کافی هم این اشکال دارد مگر این که به همان شکلی که گفتیم مسأله را حل کنیم. خب این هم روایت دوازدهم.

روایت سیزدهم:

قال الباقر(ع): قَالَ مَنْ مَشَى إِلَى سُلْطَانٍ جَائِرٍ فَأَمَرَهُ بِتَقْوَى اللَّهِ وَوَعْظَهُ وَخَوَّفَهُ كَانَ لَهُ مِثْلُ أَجْرِ الثَّقَلَيْنِ مِنَ الْجَنِّ وَالْإِنْسِ وَ مِثْلُ أَعْمَالِهِمْ إِلَّا الْإِمَامَ(ع).

خب این یک امر به معروف و نهی از منکر خاص است که «مَنْ مَشَى إِلَى سُلْطَانٍ جَائِرٍ فَأَمَرَهُ بِتَقْوَى اللَّهِ وَوَعْظَهُ وَخَوَّفَهُ» این مثل اجر جن و انس را دارد. تمام جن و انس. یک چنین اجری را به چنین آدمی می‌دهند که از جان خودش گذشته و در راه امر به معروف مثلاً دارد می‌رود این کار را بکند. «و مثل اعمالهم» اجرشان را که دارد هیچی، مثل اعمالشان را هم دارد. این نکته توی این هست. خب اجرشان می‌دهند به عنوان این که به آن‌ها می‌دهند به این می‌دهند. بهشتی که به آن‌ها می‌دهند به این می‌دهند. اما خود آن عمل‌ها هم که در قیامت آن عمل‌ها هم مجسم می‌شود، با انسان خواهد بود مثل عمل آن‌ها هم برای این خواهد بود. اگر آن نماز به صورت کذا می‌شود این مثل آن این پیدا خواهد کرد.

خب عمل جن و انس حتی عمل پیامبر؟ حتی اعمال ائمه علیهم السلام؟ حتی عمل‌های آن‌ها، مثل عمل‌های آن و مثل اجر آن‌ها هم به این می‌دهند؟ این که نه دیگه «إلا الامام». مثل عمل مردم اجر آن‌ها هست اما دیگه حساب پیامبر و امام که ... اما این جا ذکر فرموده یا معنای امام مقصود است که شامل پیامبر(ص) می‌شود یا اگر امام را در مقابل پیامبر نگیریم قهراً به اولویت این مسأله از آن فهمیده می‌شود. این کلمه «إلا الامام» البته گفتند که در خود کافی شریف نیست. یا در خود منبع نیست.

خب این روایت هم که روایت سیزدهم باشد. در این روایت سیزدهم که صاحب وسائل آن را در 496، حدیث یازدهم. باب 3 از ابواب امر به معروف، حدیث یازدهم:

مُحَمَّدُ بْنُ إِدْرِيسَ فِي آخِرِ السَّرَائِرِ تَقْلًا مِنْ رِوَايَةِ أَبِي الْقَاسِمِ بْنِ قُؤْلُوبٍ عَنْ جَابِرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ قَالَ: مَنْ مَشَى إِلَى سُلْطَانٍ جَائِرٍ فَأَمَرَهُ بِتَقْوَى اللَّهِ وَوَعْظَهُ وَخَوَّفَهُ كَانَ لَهُ مِثْلُ أَجْرِ الثَّقَلَيْنِ مِنَ الْجَنِّ وَالْإِنْسِ وَ مِثْلُ أَعْمَالِهِمْ.

این جا دارد «و مثل اعمالهم» دیگه «إلا الامام» را ندارد. این «إلا الامام» را یا صاحب جواهر اضافه فرموده برای دفع اشکال و یا این که نسخه ایشان در مستطرفات سرائر مثلاً إلا الامام داشته.

این روایت از دو جهت محل اشکال است سنداً؛ یکی از جهت ارسال «من ابن ادریس الی ابوالقاسم بن قولوبه» چون مُحَمَّدُ بْنُ إِدْرِيسَ فِي آخِرِ السَّرَائِرِ تَقْلًا مِنْ رِوَايَةِ أَبِي الْقَاسِمِ بْنِ قُؤْلُوبٍ، فاصله بین ابن ادریس و ابی القاسم بن قولوبه، فاصله‌ای است که بدون واسطه ایشان نمی‌تواند نقل بکند. چون این ابوالقاسم بن قولوبه استاد شیخ مفید است. خب ابن ادریس متأخر است از حتی شیخ طوسی و بعد. نوه شیخ طوسی ممکن است باشد. بنابراین چون در بعضی کلمات شاید جد تعبیر بکند از شیخ طوسی. بنابراین ایشان بلاواسطه نمی‌تواند از استاد شیخ مفید مطلب نقل بکند بنابراین، این جا یک ارسالی وجود دارد.

ارسال دوم؛ نقلاً من رواية أبي القاسم بن قولويه عن جابر. خب خود ابوالقاسم بن قولويه که استاد شیخ مفید است چطور می‌تواند بدون سند از جابر نقل بکند که جابر از اصحاب امام باقر(ع) و ائمه قبل است. بنابراین دو ارسال در این روایت وجود دارد «من ابن ادریس الی صاحب الکتاب» که ابن قولویه باشد «و من ابن قولویه الی جابر» که راوی است از امام(ع). این دو تا اشکال.

ما نسبت به ارسال اول عرض کردیم بارها این مناقشه مندفع است. و مرحوم محقق خویی هم گاهی فرمودند این روایاتی که ابن ادریس در پایان سرائر که مستطرفات سرائر باشد نقل می‌کند بعضی جاها فرمودند این‌ها معتبر است و اشکال سندی نکردند، بعضی جاها هم فرمودند نه این‌ها معتبر نیست چون ما اسناد ابن ادریس را تا آن کتاب‌ها نمی‌دانیم الا یک کتابش و آن روایاتی است که از کتاب مشیخه محمد بن علی بن محبوب نقل می‌کند. آن فقط معتبر است از بین آن کتاب‌هایی که ایشان گلچین کرده و استطرف فرموده. علتش هم این است که آن کتاب محمد بن علی بن محبوب، ابن ادریس می‌فرماید به خط شیخ طوسی پهلوی من هست. از آن طرف اسناد خود شیخ طوسی به محمد بن علی بن محبوب هم تمام است پس بنابراین، این تمام می‌شود. اما بقیه چون سندها را نمی‌دانیم از این جهت محل اشکال است و درست نیست.

اما روی آن مبنایی که خود ایشان یاد ما دادند در رجال که محتمل الحس و الحدس باشد، خدمت ایشان عرض می‌کنیم که خب این إخبار جناب ابن ادریس به این که این کتاب ابن قولویه هست، آن کتاب فلانی هست، این‌ها همه محتمل الحس و الحدس هست در آن اعصار و در آن ازمه، که حالا دیگه پیاز داغ‌ها و توضیح و این‌ها را می‌دانید دیگه. از این جهت از باب إخبار محتمل الحس و الحدس جناب ابن ادریس ما می‌پذیریم که ایشان می‌فرماید در این کتاب است.

سؤال:

جواب: بارها توضیح دادیم بعد تشریف بیاورید. سند درست نمی‌کند. این جوری می‌شود. اگر واقعاً ابن ادریس ثقة عن ثقة به او خبر داده باشند، استاد از استاد، کابر عن کابر به تعبیر ایشان خبر داده باشند پس ایشان این که این کتاب مال ایشان هست این را به چه وسیله‌ای احراز فرموده و به دست آورده؟ از راه حس، چون این راه راه حسی است. پس محتمل است که ابن ادریس از این راه معنعن ثقات... همین احتمالش. یک احتمال متوفری است. محتمل است راه معنعن ثقات به دست آورده باشد که این راه حسی درست معتبر است. محتمل است نه، حدس زده که مال ایشان است، محتمل است طریق غیر صحیح داشته باشد. هر جا خبری محتمل الحس و الحدس بود به شرط این که مخبر به امر حسی باشد و به شرط این که آن احتمال حسیت یک امر نبشقولی نباشد، عقلایی و متوفر باشد عقلای یعتمدون بر این خبر و دیگه لایتحصون از این که این آقا حدس زده یا این که طریق متعبر داشته. این جا هم همین جور است.

و اما آن ارسال دوم راه حلی برای آن نداریم. چون نمی‌دانیم جناب ابوالقاسم بن قولویه به نحو جزم اسناد داده به جابر یا گفته روی عن جابر. آن در دست ما نیست. اگر ایشان هم گفته بود قال جابر، آن جا هم درست می‌شد اما آن چون دست ما نیست نمی‌دانیم. آن عن جابر یعنی روی عن جابر.

سؤال:

جواب: اختصاص معلوم نیست مال شیخ مفید باشد. از کتبی است که آقای خویی قبول ندارند مال شیخ است. این اختصاص موجود از شیخ....

خب پس بنابراین این روایت بالاخره محل اشکال واقع می‌شود راه حلی فعلاً نداریم به خاطر ارسال دومش.

سؤال: استاد ارسال دوم دارد.

جواب: ندارد. چون نگفته... اصلاً نمی‌دانیم جزماً نسبت داده باشد. گفته عن فلان... روایت شده از او. خب روایت شده به چه واسطه‌ای؟ روایت اعم از این است که به سند درست یا سند غیردرست. آن جا که اسناد می‌داد خودش راوی است. می‌گوید او گفت. آن جا می‌گوید از او نقل شده. خب از اول نقل شده، کی ناقل است؟ ممکن است ناقل یک آدم غیرثقه‌ای باشد.

آخرین حدیثی که صاحب جواهر قدس سره طرح فرموده است که می‌شود روایت چهاردهم:

و قال الصادق(ع): مَا أَقَرَّ قَوْمٌ بِالْمُنْكَرِ بَيْنَ أَظْهَرِهِمْ لَا يُعَيِّرُونَهُ إِلَّا أَوْشَكَ أَنْ يُعَمَّهُمُ اللَّهُ بِعِقَابٍ مِنْ عِنْدِهِ.

«أَقَرَّ» این جا به معنای اعترف نیست. این که یعنی اعتراف کند بالمنکر بین اظهرهم. «أَقَرَّ» یعنی ترکه قاراً. یعنی او را پابرجا قرار می‌دهد، آن را تغییر می‌دهد. «احلاً» یعنی جعله فی محله. «احل الله البيع» معنایش آقای آشیخ محمدحسین فرموده معنایش این نیست که خدا حلال کرده مثل این که می‌گوییم مثلاً فرض کنید فلان کار را خدا حلال کرده. «احل الله البيع» یعنی جعله فی محله. این جا هم «ما أَقَرَّ قَوْمٌ بالمنکر بین اظهرهم» یعنی «ما ترک قومٌ» منکری که در روبروی آن‌ها و پیش روی آن‌ها و در محضر آن‌ها است و در جامعه آن‌ها است آن‌ها را پابرجا قرار نداده است و تغییر نداده است الا این که نزدیک است که خدای متعال آن‌ها را به یک عقابی از پیش خودش عقاب بفرماید و شامل بفرماید.

این حدیث چهاردهم که این هم خب دلالتش واضح است و قوی است. صاحب وسائل هم در 498 این روایت را نقل فرموده. حدیث 3 از باب چهار:

وَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ سَعْدٍ (یعنی علی بن ابراهیم عن سعد) عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سَيْتَانَ رَفَعَهُ إِلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ(ع)...

خب هم مرسل است چون «رفعه» و هم مشتمل بر محمد بن سنان است که فی محمد بن سنان بحث طویل که ان شاء الله یک جایی که امر فقط دائرمدار ایشان شد باید بحث مفصلش را انجام بدهیم.

در پایان که صاحب جواهر چهارده روایت ذکر فرمود این جا یک روایت دیگری مرحوم امام در تحریر الوسيله اضافه فرمودند. امام هم این جا روایات را مفصل آوردند. معمولاً فقها یک چند روایات در ابتدای این بحث به خاطر اثبات اهتمام شارع بیان فرمودند. مرحوم امام هم تقریباً مفصل است، صاحب جواهر هم دأبش نیست ولی این جا چون امر مهم بوده چهارده روایت از برای این مسأله بیان فرموده. امام یک روایت اضافه کردند بین

نقل امام و نقل صاحب جواهر این است که هر چه در جواهر ... بعضی از آن‌هایی که در جواهر هست در تحریر هم آمده ولی یک روایت در تحریر آقا آوردند که صاحب جواهر نیاورده. این روایت را هم عرض می‌کنیم.

در تحریر الوسيله آخرين روايت را اين فرموده:

و عن محمد بن مسلم.... در وسائل هم 479، حديث هشت، باب 1

و عنهم (يعنى عن العدة) عَنْ سَهْلٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَصْبَاطٍ عَنِ الْعَلَاءِ بْنِ رَزِينَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ: كَتَبَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع إِلَى الشَّيْخَةِ - لِيُعْطِقَنَّ ذُوو السِّنِّ مِنْكُمْ وَ النَّهْيَ عَلَى ذَوِي الْجَهْلِ وَ طُلَّابِ الرَّئَاسَةِ أَوْ لَتُصِيبَنَّكُمْ لَعْنَتِي أَجْمَعِينَ.

حضرت صادق سلام الله عليه به حسب این نقل برای شیعه نوشتند که باید «لیعطفن» باید توجه کنند کسانی که ذوو السن از شما هستند، پا به عمر گذاشتند، سن‌شان بالا رفته، تجربه دارند، حرف‌شنوی مردم از آن‌ها دارند. بالاخره به مقام شیخوخیت رسیدند و یک جایگاه این چنینی در بین مردم دارند «و النهی» کسانی که این چنین هستند و صاحب تُهی. «تُهی» یعنی عقل. و صاحب عقل و اندیشه هستند این‌ها توجه بکنند و دلسوزی داشته باشند برای کی؟ «علی ذوی الجهل» بر شیعه‌ها و موالیان ما یا مردمی که خلاصه جاهل و نادان هستند «و طلاب الرئاسة» این‌هایی که دنبال ریاست و مقامات دنیوی هستند یا مقامات گاهی هم غیردنیوی هستند ولی خیال می‌کنند به خدمت شما عرض شود که این مقامات دنیوی هم چیز دهن سوزی نیست برای این که این قدر مسئولیت‌هایش شدید و غلیظ است که انسان تا می‌تواند باید خودش را کنار بکشد مگر یک وظیفه‌ای به گردنش دیگه واجب بشود. آقای بروجردی اعلی الله مقامه می‌گویند وقتی از یک طلبه خیلی ناراحت می‌شده می‌فرموده خدا مرجعت بکند و مرحوم استاد آقای حائری قدس سره می‌فرمودند و نوشتند وقتی به من می‌گفتند یک فتوا بده مو بر بدنم راست می‌شد که می‌خواهم فتوا بدهم. با آن دقتی که ایشان داشت، با آن کار و فعالیتی که در فقه کرده بود ولی این جوری بود. این ریاست‌هایی که توی چیه این‌ها همه غیر از مشکل و این که پاسخ خدای متعال را انسان باید بدهد چیزی توی آن نیست.

حالا حضرت می‌فرماید به حسب این نقل که بابا شمایی که به حالت شیخوخیت هستید و صاحب عقل و اندیشه هستید به فریاد این آدم‌های جاهل و طلاب ریاست برسید. اگر این کار را نکنید همه‌تان مشمول لعنت می‌شوید. «أَوْ لَتُصِيبَنَّكُمْ لَعْنَتِي أَجْمَعِينَ» خب این روایت شریفه هم تمام است و افرادی که در سند هستند جز سهل بن زیاد این‌ها ثقات هستند. در سهل بن زیاد کلام زیاد هست. این هم روایتی است که مرحوم امام رضوان الله علیه بیان فرمودند.

خب این روایاتی که خواندیم مرحوم شهید ثانی قدس سره در شرح لمعه یعنی الروضة البهیة بعد از این که یک آیه را ذکر می‌کنند، یک روایت نبوی هم ذکر می‌کنند می‌فرمایند ائمه علیه السلام هم در این باب فرمایشاتی دارند، دیگه آن فرمایشات را نقل نمی‌کند بلکه این جوری می‌فرماید:

و من طُرق اهل البيت فيه ما يقسم الظهور.

می‌فرماید در روایات اهل بیت و اهل بیت در باب امر به معروف و نهی از منکر روایتی وارد شده که کمر آدم را می‌شکند. «يقسم الظهور» کمرها را می‌شکند. برای این که

خیلی این‌ها لحن‌های شدیدی است. «لُصِيبَتَكُمْ لَعْنَتِي أَجْمَعِينَ» یا آن روایاتی که خواندیم.

مرحوم سلطان که از محشین مدقق شرح لمعه هست دو احتمال داده در این قَسَم ظهور؛ یکی همین معنای ظاهری که حالا هم می‌فهمیم. معنای دوم «أی یکسر لثقله الظهور أو یکسر ظهور المخالفين» یعنی کمر مخالفین را می‌شکند. چرا؟ شاید و الله العالم نظر این بزرگوار این باشد که اگر ما امر به معروف و نهی از منکر بکنیم کمر مخالفین می‌شکند. یعنی وقتی همه به این وظیفه عمل بکنند بمبارانی از امر و نهی و ارشاد و موعظه و این‌ها بر سر مخالفین فرود خواهد آمد که کمر آن‌ها شکسته خواهد شد. و این یک راهی است برای این که شما بتوانید مخالفین را از بین ببرید.

پس بنابراین حالا «يقسم الظهور» یا ظهور خود ماها؛ چون تکلیف بسیار سنگینی است. یا این امر به معروف چیزی است که «يقسم ظهور المخالفين»

خب این روایاتی که داشتیم. شما دیدید که اکثر این روایات اگر نگوییم کلش، اشکالات سندی در آن بود. آیا ما راه‌حلی داریم برای برون رفت از این اشکال؟ سه راه حل وجود دارد که این را عرض می‌کنیم که فردا وارد مباحث دیگر بشویم.

راه اول این است که خب بسیاری از این‌ها در کافی شریف بود و از راه کافی ما حجت بدانیم که این مبنايي است.

راه دوم این است که بگوییم این روایات لکثرتها تواتر اجمالی دارد. چون چهارده تا روایت صاحب جواهر ذکر کرده، ده‌ها روایت دیگر هم در باب اول، دوم، سوم، چهارم و غیر ذلک در وسائل و جامع الاحادیث شیعه، که این‌ها ناقل از کافی و استبصار و تهذیب و من لایحضر و این‌ها است. یک انبوه فراوانی است که همه این‌ها در دلالت بر این مسأله مشترک هستند. این علم اجمالی پیدا می‌کنیم که همه این‌ها دروغ نیست، همه این‌ها جعل نشده. بنابراین تواتر اجمالی پیدا می‌کنم. و لعل به خاطر همین تواتر اجمالی هم هست که مثل صاحب جواهری به اسناد این روایات که حسن و موثق و صحیح است اصلاً اشاره نفرموده استغنائاً عن ذلک.

راه سوم این است که بگوییم همه این روایات در این مضمون واحد شریک هستند. بنابراین همان بیانی که در باب تواتر وجود دارد که به حساب احتمالات ظنی که از این روایت پیدا می‌شود یک احتمال خلاف در آن هست، هر روایتی یک احتمالی را برای مطابقت با واقع ایجاد می‌کند. این احتمالات هر چی بیشتر می‌شود محتمل... یعنی صدور را اقوی می‌کند، احتمال خطا را کاهش می‌دهد تا جایی که به یقین می‌رسد یا به اطمینان می‌رسد. سرّ این که تواتر یوجب القطع، حساب احتمالات است. همان حساب احتمالات ریاضی آن موجب این است که تواتر ایجاب قطع می‌فرماید. این جا هم پنجاه روایت، شصت روایت دلالت می‌کند بر اهتمام شارع. این پنجاه، شصت روایت... پس این اهتمام را می‌کند چی؟ به حسب حساب احتمالات می‌کند امری که نطمئن به القلب أو یقطع به القلب.

فرق این بیان با بیان قبل این است که در بیان قبل ما توجه به مضمون نمی‌کنیم بلکه می‌گوییم این جمع غفیر از نقل‌ها نمی‌شود باطل باشد ولو یک ما به الاشتراک واحد هم نداشته باشد. در تواتر اجمالی لازم نیست ما به الاشتراک واحد داشته باشیم. یکی از این‌ها صادر شده. البته این جا می‌خواهیم از آن استفاده بکنیم می‌گوییم حالا که یکی صادر

شده آن یکی که صادر شده حتماً این دلالت در آن هست. آن یکی که صادر شده که نمی‌دانیم کدام است، آن یکی غیرمعین یا آن چند تای غیرمعین که صادر شده چون همه این‌ها این مضمون را دارند پس آن‌ها هم دارند. پس ما به کی تکیه می‌کنیم؟ به همان که می‌دانیم صادر شده ولی معین نیست مثل می‌ماند. به آن اشاره می‌کند می‌گوید آن که صادر شده و در این مجموعه وجود دارد آن دلالت می‌کند بر اهتمام شارع. در این بیان این کار را نمی‌کنیم که آن روایت... نه می‌گوییم همه این‌ها هر کدام به نوبه خود یک بخشی از احتمال را در ذهن ما ایجاد می‌کند. آن روایت که ذره احتمال، آن روایت یک ذره احتمال، آن روایت یک ذره احتمال، این احتمالات متراکم می‌شود و در نفس اطمینان حاصل می‌شود. پس بنابراین چند تا راه شد تا این جا؟ سه راه.

أما الطريق الرابع که ان شاء الله آن هم مهم است که من عرض بکنم إن شاء الله فردا یکشنبه آن را عرض می‌کنیم و وارد....

و صلی الله علی محمد و آل محمد.